

خردسانان

گوست

سال پنجم
شماره ۲۶۵، پنجشنبه
۱۳۸۶ آذرماه ۲۹
۱۰۰ تومان



خرس

مجله‌ی خردسالان ایران

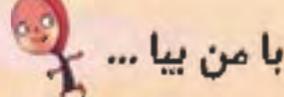
به نام فداوند بخشندۀ مهربان

صاحب امتیاز، مؤسسه تنظیم و تشریف آثار امام (ره)

۱۳

عمو زنجیر باف

۳



۱۸

شوخي

۴



۲۰

قصه‌ی حیوانات

۷



۲۲

پدر من...

۸



فرشته‌ها

۲۴

کاردستي

۱۰



جارو

۲۵

فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



ترانه‌های زندگی

۱۲



- مدیر سنتول، بدی را کن
- سرمه‌برگ اکتشاف اعلام مرحبا
- نصوب برگ اسلامیین مهلوکان
- علی‌الله و صفحه‌ای بی‌چشمی مرحبا
- لیتوگرافی و چاپ توشیه چاپ و نشو شروع
- امور مشترکی در دادخواهی از
- نشانی اینترنتی خوان اینلاین جهار و اهدایی شماره ۰۹۱۶۵۱۷۰۰۰
- تلفن ۰۹۹۷-۰۹۹۷ و ۰۹۹۳-۰۹۹۷ شماره ۰۹۹۷۰۹۹۷

پدر و مادر عزیز، درین قرار



این صحنه‌ویژه و پردازی خود را این طوراً اخراج شده است. علاوه بر جمله‌های آنوزنی، تغیریض و سندگردی، افزایش مبارکهای علی خردسالان از افراد اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، اونگ آبیزی، حتی خود خشک کردن و هر گونه فعالیت، پیش‌بینی نشده از مطوف، گوشه‌کن، من توکله به اینداد از شاهد، اعتقاد به نفس، شاهد و روشن‌بلاقلایت او گمگ گشک او را در شیوه استفاده از مجهله آزادگانگاری، تنهای به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بهترین از مبتلایات و چنانه توصیحات تکوناهمی درج شده است.

با من بیا



دوست من سلام.

من ماهی تابه هستم.

در آشپزخانه زندگی می‌کنم. با این‌که اسم من ماهی تابه است، اما به غیر از ماهی، غذاهای دیگری هم می‌توانم درست کنم. غذاهایی مثل کوکو، کتلت، نیمرو و املت!

امروز تمیز و شسته شده، پیش تو آمدام تا باهم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. اسم غذاهایی را که در ماهی تابه درست می‌کنند بگو و با من بیا ...





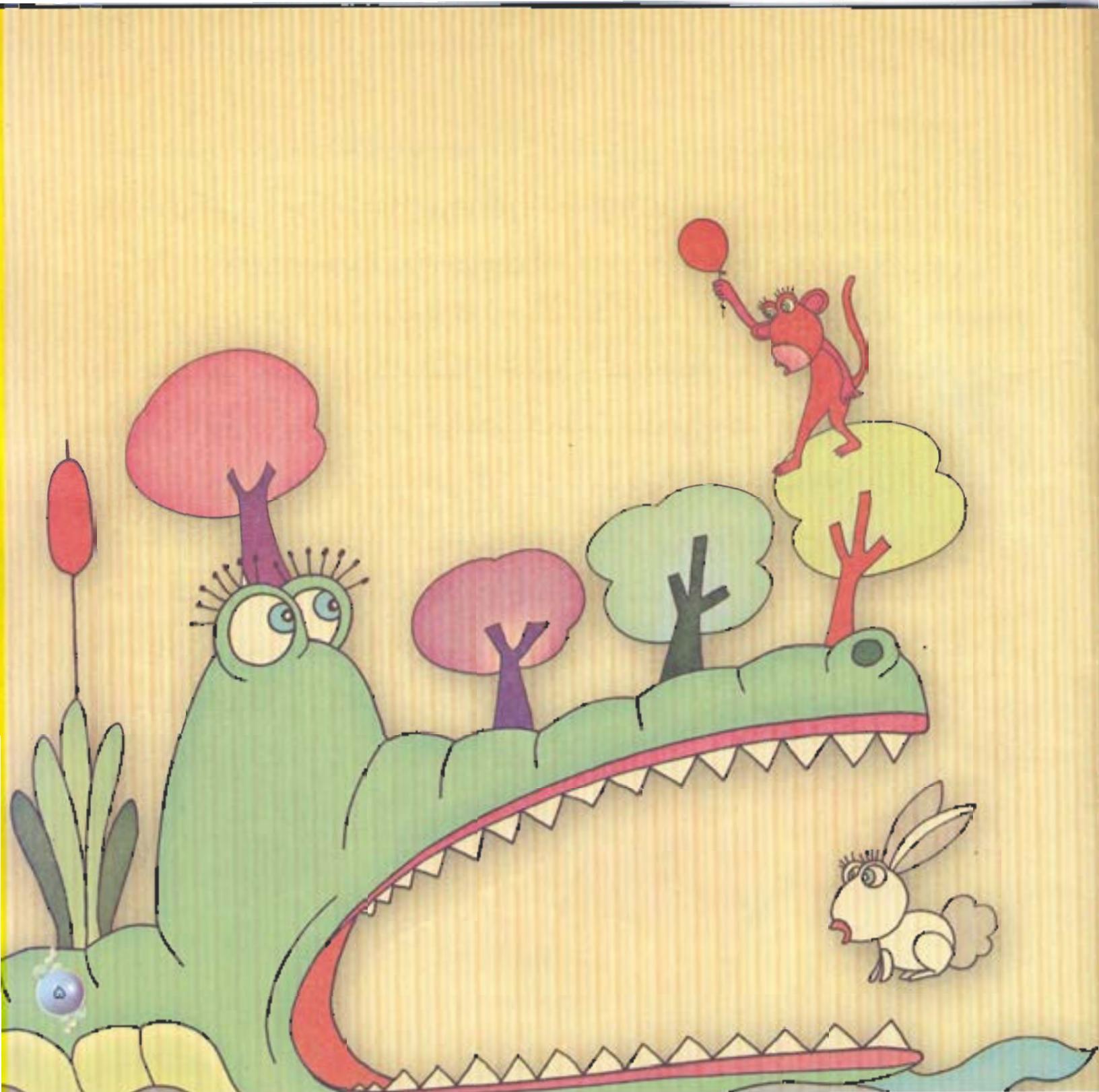
مرجان کشاورزی آزاد

سیب‌بازارویی

یکی بود، یکی نبود.

همه چیز آرام بود. درست تا وقتی که سروکله‌ی یک تمصاح بزرگ پیدا شد. با آمدن تمصاح دیگر هیچ کس جرأت نزدیک شدن به برکه را نداشت. نه خرگوش، نه آهو، نه گورخر. حتی میمون هم می‌ترسید به برکه برود. تمصاح گرسنه بود و منتظر او آمده بود، اولین حیوانی را که به برکه نزدیک شود، یک لقمه‌ی چپ کند. بی‌چاره حیوانات جنگل آن‌ها، هم تشنه بودند و هم خیلی وقت بود آب بازی و شنا نکرده بودند، بالاخره یک روز تصمیم گرفتند دورهم بنشینند و فکری بکنند. برای همین هم همه کنار درخت بزرگ جنگل جمع شدند. میمون بالای درخت مشغول بازی بود و پایین نمی‌آمد. خرگوش او را صداست و گفت: «میمون جان! بازی بس است. می‌خواهیم یک تصمیم مهم بگیریم.» میمون یک بادکنک قرمز بزرگ پیدا کرده بود و با آن بازی می‌کرد. ناگهان آهو گفت: یک فکر خوب دارم! همه پرسیدند: چه فکری؟ آهو گفت: «میمون باید بادکنکش را به من بدهد!» میمون گفت: نه! همه



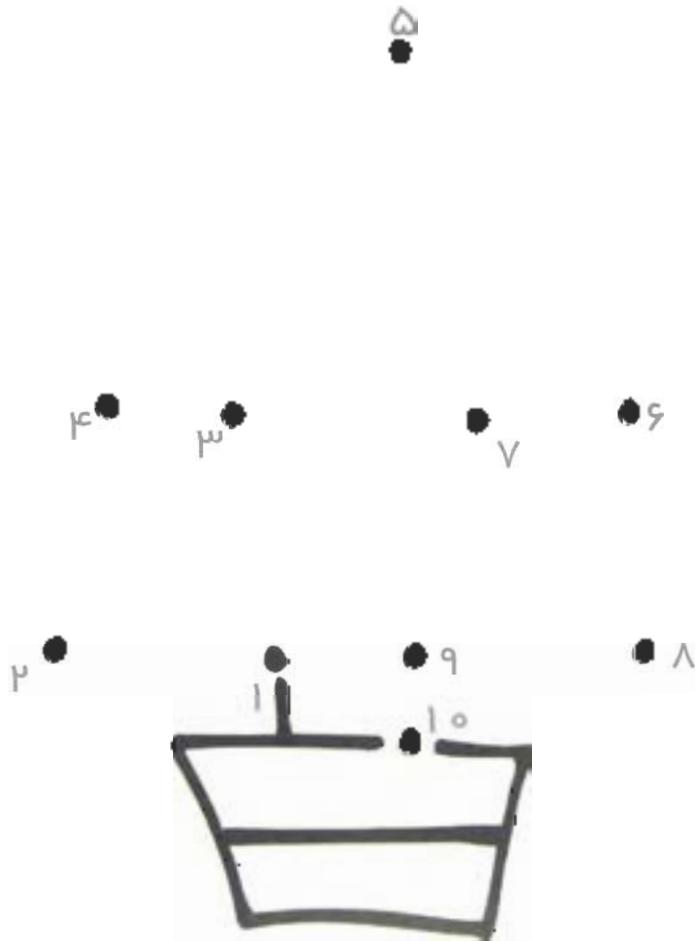


گفتند: «میمون جان! بادکنک را به آهو بده تا او نقشه‌اش را بگوید.» میمون گفت: «می خواهی با آن بازی کنی؟» آهو گفت: «نه! می خواهم با تمصاح بازی کنم!» همه با تعجب گفتند: «وای! با تمصاح؟!» و بالاخره میمون از درخت پایین آمد و آهو نقشه‌اش را برای همه تعریف کرد. فردای آن روز، آهو آرام آرام به برکه نزدیک شد. تمصاح او را دید. آهو فریاد زد: «تمصاح جان! شما آهو دوست دارید؟» تمصاح خندید و گفت: «بله!» آهو گفت: «من آمده‌ام تا مرا بخورید. اما قبل از خوردن من می خواستم یک سبب جادویی به شما بدهم. بزرگ‌ترین سبب دنیا را!» تمصاح با تعجب پرسید: «بزرگ‌ترین سبب دنیا؟» آهو گفت: «بله! اول این سبب را بخورید بعد هم مرا بخورید. این طوری خوش‌مزه‌تر می‌شوم!» تمصاح دهانش را باز کرد. آهو بادکنک را آرام روی آب گذاشت. تمصاح بادنک را گاز گرفت و بادکنک با صدای وحشتناکی ترکید. تمصاح از ترس پشت و رو شد و بعد شناکنان از برکه رفت. او دیگر هیچ وقت به برکه بر نگشت چون از سبب‌های جادویی آن‌جا می‌ترسید! با رفتن تمصاح دوباره شادی و خنده و بازی به برکه برگشت.



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



مادر بزرگ



من و حسین در خانه‌ی مادر بزرگ بودیم که همسایه‌ی مسیحی مادر بزرگ برایش کیک آورد. همسایه‌ی مادر بزرگ، هر سال روز تولد حضرت عیسی^(ع) کیک درست می‌گند و برای مادر بزرگ می‌آورد. کیک او آنقدر خوش‌مزه بود که من و حسین و مادر بزرگ همه‌ی آن را خوردیم، مادر بزرگ ظرف کیک را پر از نقل کرد و آن را به من و حسین داد تا برای خانم همسایه ببریم. ظرف را من دستم گرفتم، چون حسین کوچک بود و ممکن بود آن را بربیزد. اول حسین نق‌می‌زد و می‌خواست ظرف پر از نقل را به او بدهم ولی من ندادم. وقتی خانم همسایه ما را دید خیلی خوش‌حال شد. او من و حسین را با مهربانی توی خانه برد. آن‌ها یک درخت کاج را پر از چراغ‌های روشن و نوارهای رنگانگ کرده بودند. من و حسین ایستادیم و درخت را تماشا کردیم. من می‌دانستم که روز تولد حضرت عیسی^(ع) برای مسیحی‌ها روز عید و شادی است. اما حسین نمی‌دانست. خانم همسایه دو تا تخم مرغ رنگی به من و حسین داد، بعد ما را بوسید و ما دوباره پیش مادر بزرگ برگشتمیم. من دلم می‌خواهد همیشه روز تولد حضرت عیسی^(ع) در خانه‌ی مادر بزرگ باشما





ترانه‌های خانه

جارو

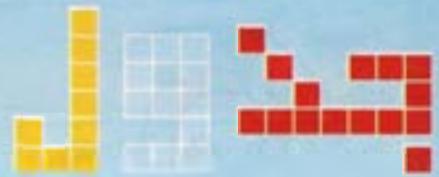
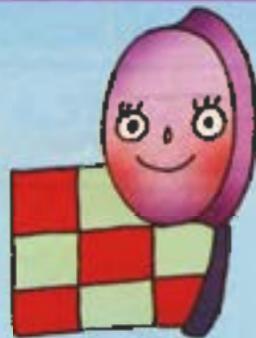
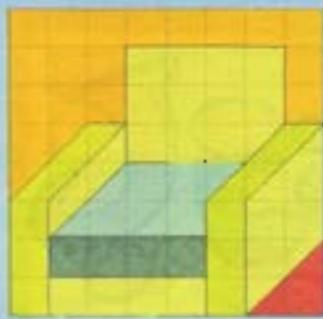
مامان جونم خونه نبود
من خونه رو جارو زدم
پاک و تمیز شد همه‌جا
جارو زدن رو بلدم

وقتی که مامانم او مد
گفت: «آفرین به دخترم
یادم باشه فردا برات
یه هدیه‌ی خوب بخرم.»

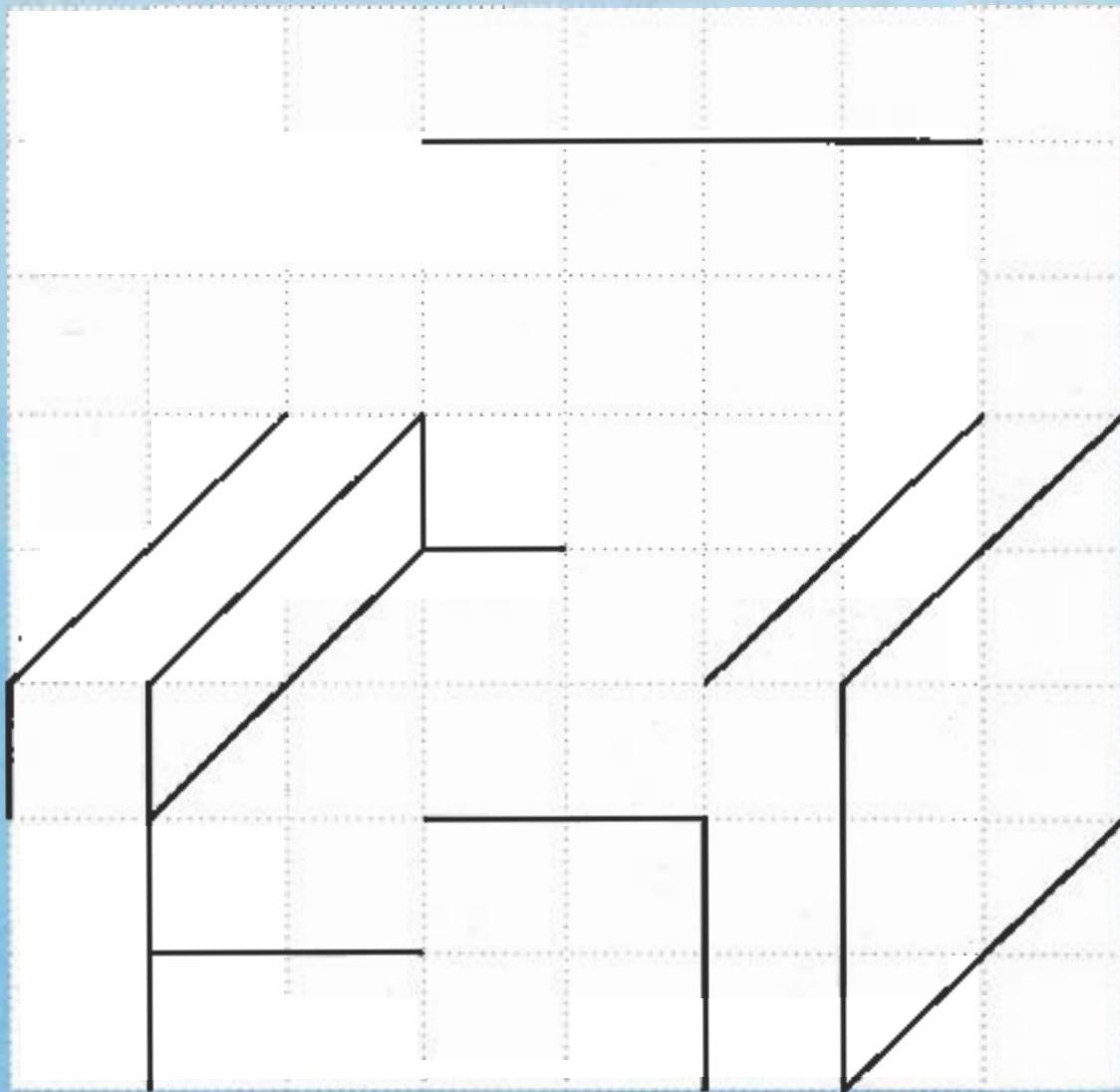
مامان جون مهربونم
کار می‌کنه صبح تا غروب
پس کی باید به مامانم
هدیه بده، هدیه‌ای خوب؟!



افسانه شعبان تزاد



جدول را کامل و رنگ کن.



سچ

بالن‌هایی را که مثل هم هستند در
یک خط بسته بگذار.



عموزنجبیر باف!



حقیقی، کوچک و ساسان
غزی موردعلاقه شان را انجام میدهند:

عموزنجبیر باف

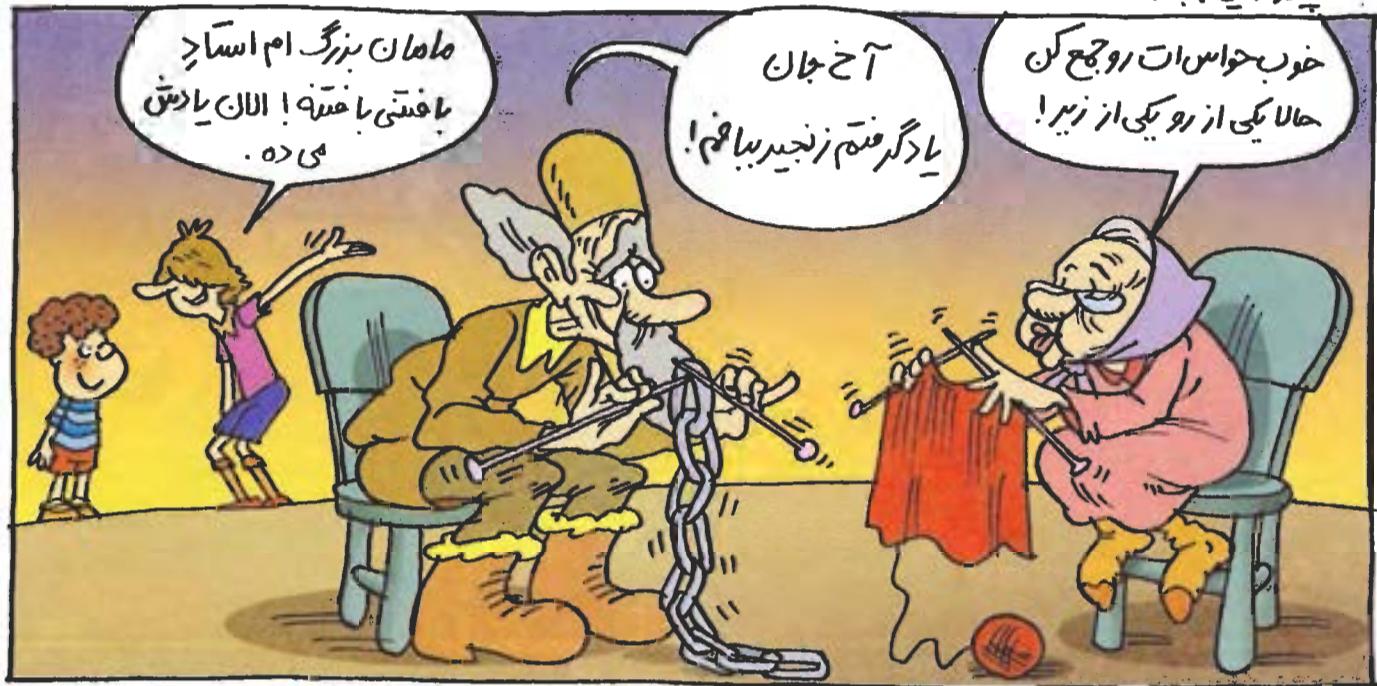
بله؟

نه خیم!

زنجبیر من او بافتی ای؟



چند دغدغه بدر :





اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه مناقصیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همچو امریکا، اروپا، آفریقا، آسیا، اوریال، امریکا، کانادا، استرالیا، استرالیا، هر یک از افراد مسکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مطلع دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۴۸۵ - هر ماه ۳
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ روبل
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی ۹۶۲
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک، امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین معترض استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۳ - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان شهر گان - نمایندگی چاب و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷ - واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



۱. مدرسان شاهجهانی
دانشان به تودگ، از او
پیغامبر در مهاترین وسائل
شناخته این کند



گوسفند



سگ



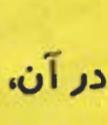
گاو



بز

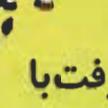
نحوی

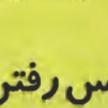
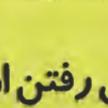
یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

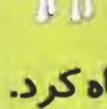
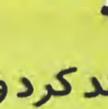
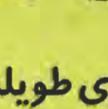
 در مزرعه‌ای سبز و قشنگ، طویله‌ای بود که در آن، یک  و یک  و یک 

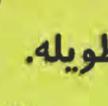
 در کنار هم زندگی می‌کردند. هر روز  و  به چمنزار می‌رفتند تا

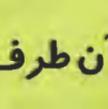
 علف‌های تازه بخورند.  مزرعه هم همراه آن‌ها می‌رفت تا مراقبشان باشد. یک روز وقتی که

 در چمنزار به دنبال پروانه می‌دوید و  و  هم مشغول علف خوردن بودند،

  تصمیم عجیبی گرفت. او تصمیم گرفت با  و  شوخی کند.

  یواشکی، به طرف مزرعه راه افتاد. هیچ کس رفتن او را ندید. نه  و نه 

 به مزرعه برگشت و رفت توی طویله.  سرش را بلند کرد و به دور و بیر نگاه کرد.

  هم این طرف و آن طرف دوید اما  را  هم او را ندید.  هم این طرف و آن طرف دوید اما  را  نداشت.

پیدانکرد گفت: «بی چاره! حالا کجادن بالش بگردم؟» گفته نخور او را پیدامی کنیم. گفت: «اگر هوا تاریک شود چه کنیم؟» دوست ما است. تا او را پیدانکنیم به مزرعه بر نمی‌گردیم.»

در طویله منتظر بود تا طویله برگردند و از این که به طویله برگشت و آن‌ها نفهمیده‌اند، خنده‌شان بگیرد. اما آن‌ها نیامندند. شب شد، همه‌جا تاریک شد باز هم نیامندند. خیلی ناراحت شد. آرام از طویله بیرون آمد و به راه چمنزار نگاه کرد. اما را به طویله برگرداند نه را دید، نه راونه را. آقای مزرعه‌دار صدای و خودش به طرف چمنزار رفت. نزدیک صبح بود که هیچ‌کس از شوکی خنده‌اش نگرفت. ولی همه‌از دیدن خوش حال شدند. مثل که از دیدن خوش حال شده بود.

نهاده هایی

تا این که یک روز آقای نوک قرمز،
خانم نوک قرمز را دید که غمگین
وناراحت است.



خانم و آقای نوک قرمز خیلی خوش حال و
خوش بخت بودند.



خانم نوک قرمز گفت: «بیین آن پرنده‌ی
کوچولو چه لانه‌ی قشنگی دارد!»

حتی پرستوها هم لانه دارند ...



و کلاغ‌ها! اما ما لانه‌ای نداریم که جوجه‌هایمان در آن به دنیا بیایند.

آقای نوک قرمز فکر کرد و فکر گرد و راه رفت و بالاخره یک لانه‌ی قشنگ ساخت!



این هم لانه‌ی آن‌ها که قرار است به زودی جوجه‌هایشان در آن به دنیا بیایند.





پدر من

پدر من افسر راهنمایی و رانندگی است. او یک موتور بزرگ سفید دارد.
پدرم همیشه با کلاه ایمنی سوار موتور می‌شود. او روی موتورش بی‌سیم
دارد.

وقتی دو تا ماشین با هم تصادف می‌کنند، با بی‌سیم به پدرم خبر می‌دهند
تا به آن‌جا بروند و ببینند که چه کسی باعث تصادف شده است. حتی
وقتی خیابان‌ها پر از ماشین‌ها می‌شود و راه‌ها بسته می‌شود، پدرم می‌رود
و با راهنمایی کردن ماشین‌ها، راه را باز می‌کند. پدرم می‌گوید: «اگر
همه قوانین رانندگی را رعایت کنند، نه تصادف می‌شود، نه راه‌ها بسته
می‌شود.»

کاش همه قوانین را رعایت کنند، آن وقت پدر من هم می‌تواند زود به
خانه بیاید و خیلی خسته نشود!



کارهای خلاق



شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی
کن.

سر و گردن زرافه را از پشت چسب
بزن و دو قسمت را به هم بچسبان.
مراقب باش به پاهای زرافه چسب
نزنی!

دم زرافه را بچسبان.
حالا زرافه‌ی تو می‌تواند بایستد!

خردسانان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هرماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاري شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره) واريز کنید.

(قابل پرداخت در كليه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکي به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامي، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسانان ارسال فرمایید.

مشترک کردن مجدد استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب: ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰

قابل پرداخت در كليه شعب بانک ملي در ايران واريز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهای، مقابل بیمارستان مهرگان، نایابدگی چاب و نشر عزیز تلفن: ۰۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و منحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۳۶۷-۰۸۳۳-۰۶۶۷ (۰۶۱) در میان بگذارید.



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر عرض

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دستور

ترانه‌های زندگی



۵۵ طفی رحماند وست

سرده هوا

دوباره برف می‌باره

خوش به حال کسی که خونه داره

کنار پنجره می‌رمه

رو صندلی می‌شینه

بارش برف رواز هوا می‌بینه

به آسمان و پنبه‌هاش می‌خنده

کیف می‌کنه، چای می‌خوره

بابچه‌هاش می‌خنده

اما کسی که خونه‌ای نداره

چه حال و روزی داره؟



